

## در باره نئولیبرالیسم بخش‌های ۱ و ۲

### بخش ۱

سلام ... گرامی!

من نوشته‌های مورد اشاره شما را خواندم. از نظر فکت و فیگور، بخش‌هایی از اطلاعات موجود در اینترنت را گرد آورده است که بطور در خود، مثبت است. اما این یک نتیجه‌گیری من بطور درخود، مجزا از صفحه سیاست و به شکل مجرد آن است. وقتی که کمی بیشتر تعمق کردم و آن تبیین را در سطح اجتماعی و تاریخی قرار دادم، فوراً متوجه شدم که اصطلاح و تبیین "نئولیبرالیسم"، فراتر از جنگ بر سر مقوله‌ها در دایره‌ای تنگ و در حاشیه تحولات جامعه، به عنوان یک تبیین، نقطه مشترک طیف نسبتاً وسیعی از چپ مدعی نوعی "مارکسیسم" شبه اسلامی از جمهوری اسلامی است، طوری که یک عنوان همان نوشته‌ها چنین است: "انقلابی که مقهور نئولیبرالیسم شد". حلقه "گم شده" را یافتم. این اصطلاحی است که توسط همه این طیف‌ها، از بهمن شفیق گرفته تا فریبرز رئیس دانا و "مارکسیست‌های علنی"، مورد استفاده است. جمهوری اسلامی در انقلاب، نماینده نئولیبرالیسم است، دو خرداد، نئولیبرالیسم است، روحانی و دولت امید و حتی اصولگرایان معتدل نئولیبرالیسم اند. با خودم فکر کردم که این صف در مقابل کدام تبیین دیگری، چنین متحد و یکپارچه است؟

حلقه گم شده رابه نظر خود یافتم. همه این طیف، صرفنظر از عمقی و یا سطحی بودن تحلیل‌ها، در برابر تحلیل و ارزیابی دیگری از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی هستند: "اسلام سیاسی". این طیف به این ترتیب گرایش اسلام سیاسی و گرفتن قدرت دولتی در ایران را نمیخواهد ببیند. نمی‌خواهد وجود جنبش اسلام سیاسی را به عنوان یک بدیل در برابر ناسیونالیسم تأیید کند. نمی‌خواهد اصلاً به "سیاست" وارد شود و این حقیقت را نشان بدهد که بین ناسیونالیسم و اسلام سیاسی بر سر سهم "ملت" در مورد اول و "امت" در مورد دوم، از دوره‌ای که جامعه به تدریج وارد مناسبات سرمایه‌داری شد، یک کشمکش در جریان بوده است که با انقلاب ۵۷ و در متن جنگ سرد و "حفظ کمربند سبز" برای قطب غرب، با پیروزی اسلام سیاسی بر ناسیونالیسم، تعیین تکلیف شد. پیروزی‌ای که در آن کل طیف‌های "سوسیالیسم خلقی" نیز، و البته در بستر اصلی‌تر، کل طیف ادبا و شعرا و روشنفکران خواهان یک ایران "مستقل" و صنعتی، درستی مواضع خویش را دیدند. برخورد طیف چپ و "سوسیالیست" این طیف نه به خود سرمایه‌داری که به "وابسته" بودن آن بود. یادت هست که نوشتند: "سرمایه‌داری ایران تا مغز استخوان وابسته است"؟

اسلام سیاسی بویژه در خاورمیانه، یک مدعی بر سر این سهم خواهی بود. در مصر برای مثال، اخوان المسلمین را ناصریست‌ها، یا ناسیونالیسم عرب، شکست داد و رهبر آن، سید قطب را به دار آویخت. در ایران، با به قدرت رسیدن رضا خان، و تثبیت یک دولت واحد در ایران، او ابتدا خواست جمهوری اعلام کند، اما امثال مدرس و عناصر اسلام سیاسی تظاهرات راه انداختند: "ما دین نبی خواهیم جمهوری نمیخواهیم". و رضا خان را "پشیمان" کردند. اسلام سیاسی به عنوان یک قدرت مدعی امت، در صحنه ماند و در دوره محمد رضا در سایه شغل سلطنت و حمایت ساواک و ارتش، با ناسیونالیسم همزیستی کرد. ضد کمونیسم مشترک، مایه این همزیستی بود.

انقلاب ۵۷، در متن جنگ سرد فرجه‌ای طلانی برای اسلام سیاسی فراهم کرد که این بار نه در سایه سلطه ناسیونالیسم که راساً و با استفاده از "قیام امت" و حمایت بی دریغ و "در کف اخلاص" سوسیالیسم خلقی، قدرت را بگیرد. انقلاب ایران "مقهور اسلام سیاسی شد".

من همانطور که گفتم این "حلقه مشترک" را که چسب درونی مجموعه آن چپی است که بهر دلیل، و هر کدام با تعبیر و تفسیر خود، بار مثبت و "خلق" برای اسلام سیاسی قائل است، تعبیر "نئولیبرالیسم" را برای پنهان کردن تعلق خود به این گرایش "ملی-خلق-ایرانی-..."، "طبقاتی" تر، "مارکسیستی" تر و "اقتصادی" تر دیده اند. این انکار، این لجاجت در حتی اسم بردن از اسلام سیاسی به عنوان یک گرایش و یک جنبش، هیچ چیز نیست جز همان تعلق دیرین به "پورژوازی ملی و خودی"، که به تعبیر همه این لایه‌ها، بویژه در "شرق" و "تولید آسیایی"، با مارکسیسم "غربی"، قابل تبیین و تعریف نیست. مارکسیسم در "شرق" و بویژه در میدان فعالیت اسلام سیاسی، "کار نمی‌کند". مارکس، هر اندازه عمیق، اما یک ترند فکری "غربی" است. نئولیبرالیسم، روایت امروز "غرب زدگی" آل احمد است به باور من. "شورشیان آوریل سال ۱۹۹۹" در حزب کمونیست کارگری نیز نشان دادند که به تعبیر سیاسی خود آنها و در کلام "نغز" آذرین در رساله "چشم انداز سوسیالیسم قرن ۲۱!" "اسلام سیاسی" و "دو خرداد" را نمیتوان با "مارکس قرن نوزدهمی" توضیح داد!! آنها از "سیاست انقلابی"، "استعفا" دادند. اما معلوم بود که غش کردن آنها بسوی دو خرداد را نمیشد همانطور لخت و عریان بیان کنند. با دو خرداد، و درست در دوره عروج دو خرداد، "تزه‌های انترناسیونال کمونیستی" را علم کردند و گفتند که اصطلاح "اسلام سیاسی" از جانب "مارکسیست سابق" منصور حکمت، این دلیل را داشت! آنوقت‌ها، هنوز ریسمان وحدت "نئولیبرالیسم"، باب نشده بود. اگر نه آذرین به جای

اینکه بنویسد که دوخرداد داشت رو بنای اسلام سیاسی را با تولید کاپیتالیستی ایران "متعارف" میکرد، همین "وحدت کلمه" را بکار میبرد. ننوئیرالیسم بویژه در دوره ای که اسلام سیاسی رو به سرازیری است، آوای یاس است، آل احمد پلاستیکی و شیون از "پرواز آسمانی" "غریزدگی" و روی دست ماندن آن میراث "انقلاب مشروطه" در کنج انبارهای "بازار سنتی" ایران "اسلامی". پرچم تسلیم در برابر سلطه تفکر و بینش "غربی" مارکس بر نسلهائی است که دوران درس های مرحوم شریعتی در حسینیه ارشاد و موعظه های آیت الله طالقانی در مسجد هدایت تهران، "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" و دفتر تحکیم وحدت دو خردادی ها را همراه با فشار سنگین جنایات در قتل عامها و کشتارهای سیاسی سالهای عربده کشی اسلام سیاسی را به تاریخ سپرده اند. آن تاریخ، اما، هنوز هم که هنوز است بر بقایای سوسیالیسم ملی و خلقی و سوسیالیسم مقوله پرداز، سنگینی میکند و در خاطرات کهنه سیاسی ها، محملی برای توجیه نماز خواندن در "خلوت انس" و پشت سراسطوره های اسلام سیاسی: منتظری ها، یدالله سبحانی ها و طالقانی ها.

"ننوئیرالیسم" فقط حجاب و برقع آن خط "سنتی" سیاسی و نشانی از بقاء جان سختی و مقاومت لوجوانه مشروطه خواهی و "استقلال طلبی" در ته مانده های سوسیالیسم خلقی و ملی و "ایرانی" در تقابل با سوسیالیسم و مبانی کمونیسم کارگری است.

ننوئیرالیسم، فقط پرده ساتر و عامه پسند و عضو تازه چپ و "مارکسیست" شده دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدتی های بعدی و صدای میرای همین ها در جریان تظاهرات شانزده آذر امسال است. این تعبیر، گریپاچ در دایره قشر سابقا اسلامی، "مارکسیستها اسلامی" و در نهایت فریاد مظلومانه جناح اولترا چپ "مجاهدین م.ل" و خط "تقی شهرام" و پیکار و رزمندگان بعدی است. با این تفاوت بنیادین از نظر "سیاسی": سوسیالیستهای خلقی و امثال تقی شهرام انقلابیون پاک باخته بودند که خلق گرایی و تعابیر سوسیالیستی آنان از قرآن و نهج البلاغه، جزئی از محدودیتهای تاریخی آنان بود. روایت "ننوئیرالی" سوسیالیسم خلقی، اما، "آگاه" است و چندان آگاه که از محدودیتهای تاریخی سوسیالیسم خلقی دوره انقلاب، برای یک نفرت سازمانیافته علیه مبانی کمونیسم کارگری یک "سیستم" ساخته است. چنان آگاه که پس از دوران تعرض مارکسیسم انقلابی به بنیادهای پوپولیسم و خلق و اسلام گرایی، با تکیه به عروج دوخرداد، از هر فعالیت سیاسی انقلابی دست شستند. این تفاوت در احترام به شرافت سیاسی، مرز روشن مدافعان ضد "ننوئیرال" ها، اما، مدافع مکتبی تر اسلام سیاسی در قدرت است. تفاوتها برجسته تر میشوند هر گاه متوجه شویم که جامعه همراه با نسلهائی پس از انقلاب ۵۷، دارد با تئوریهای "غربی" سرنوشت دوران افول و سرازیری اسلام سیاسی را رقم میزنند. این دیگر مشغول ماندن به "مقوله" و تخدیر خود و دیگران به جای سیاست انقلابی است. ملغمه ای از انواع آکادمیسم طلبه ها و با انواع تبیین هائی است که مارکس را و بویژه "منصور حکمت" را تا جایی که به ایران، به جمهوری اسلامی، به "جنگ دو جناح"، به دو خرداد و به "ایران اسلامی" برمیگردد برای توضیح مسائل اجتماعی "ناکافی" و نا کامل و "تاریخ مصرف بسر رسیده" میدانند. پشت این اصطلاح، یک رویکرد، یک هجمه و یک ائتلاف ضد مارکس و کاپیتال و ایدئولوژی آلمانی و تزهائی فوئر باخ او نهفته است. انسان لازم نیست زیاد سرش را بخاراند. جایگاه امثال رئیس دانا و بهمن شفیق در رابطه با دو خرداد علی الخصوص و اسلام سیاسی علی العموم کل ماجرا را توضیح میدهد. "منصور حکمت با اصطلاح اسلام سیاسی، طبقات، سرمایه داری و تحلیل اقتصادی را نادیده گرفت!"

نوشته بودی که این ها یک بحث در دوایر "جنبش کارگری" است. من فقط میتوانم از این بابت، اگر حرف تو درست باشد، عمیقا متاسف باشم در عین اینکه خود این مساله نشان میدهد که نقطه نظر انکار وجود اسلام سیاسی به عنوان سلاح امت "اسلامی" در ایران و خاورمیانه، آدرس عوضی دادن به همان فعالان جنبش کارگری و سردرگم کردن آنها در زیر پرده ظاهرا "ارتدکسی" تبیین طبقاتی "ننوئیرالیسم" از رگ و یشه اسلام سیاسی در ایران است. اگر سکتهای بجا مانده "کارگر پناه" برخی از فعالان جنبش کارگری را هنوز سردرگم و پریشان میکنند، برای من، روشن است که مدافعان علم و دانش در میان نسلهائی پس از انقلاب باید هر چه زودتر، به سم پراکنی های این رسوبات متعصب و دگم و گذشته پرست، نقطه پایانی بگذارند.

تاکید کنم که من با فکت و فیگورها مشکلی ندارم. دسترسی به اطلاعات در دنیای انفجار انفورماتیک، برعکس دوره اختناق ساواک و کمیته مشترک، و تحت سانسور رژیم اسلامی، دیگر در اختیار و انحصار امثال "محسن حکیمی" ها نیست که هر چرندی را در لایبلی سرقت ادبی برخی از این اطلاعات وسیع؛ و شارلان بازی با مقوله های من درآوردی به اسم "دگردیسی کمونیسم مارکس" و "مرده ریگ نین"، به جامعه حفته کنند.

بحث بر سر کج کردن نظرها و مشوش کردن اذهان با بیراهه "ننوئیرالیسم" است. من در سطح "سیاسی"، واقعا با این تبیین و دعوت به تخدیر، به جای تنویر افکار، جدا مساله دارم.

۲۲ ژانویه ۲۰۲۰

برایت سلامت آرزو دارم

## بخش ۲

در ادامه بحث با آن دوست عزیز در ایران، دوست ندیده دیگری این تذکر را به من داده بود: که مگر «روشنگری» در باره دیدگاههای جهانی و «فرا ایرانی»، یک وظیفه چپ رادیکال و «ضد ناسیونالیست» نیست؟ چرا همه چیز را فقط در چهارچوب ایران تعبیر میکنید؟ بالاخره این مردم نباید به رابطه رفتار رژیم اسلامی با اوضاع جهانی هم فکر کنند؟ پس «دیالکتیک» به چه درد میخورد؟ این نکته باعث شد که من در تکمیل بخش اول نظرات خود، نکات دیگر و البته «روشنگرانه» ای اضافه کنم.

در بخش اول نوشتیم که رفتن پشت افشاکری علیه «ننولیبرالیسم»، گریز از مبارزه سیاسی، اما در پرده «تنوریک» با رژیم اسلامی است. مثال هم آورده بودم که عنوان یکی از منابع که آن دوست گرامی من را به خواندن آن فراخوانده بود، این است: «انقلابی که مقهور ننولیبرالیسم شد». نوشتیم که آن عنوان لفافه ای است برای چشم پوشی از «اسلام سیاسی» به عنوان یک گرایش در برابر ناسیونالیسم. اگر از فراز ابرها و بحثهای فلسفی و عارفانه و «روشنگرانه» پانین بیانیم و پایمان را روی زمین سفت سیاست بگذاریم، تحولات واقعی و سیر رویدادها به ما نشان میدهند که علم کردن ننولیبرالیسم به عنوان قدرتی که «انقلاب ایران را مقهور خود کرد»، دقیقاً به منظور ابهام پراکنی، به جای روشنگری است. جامعه در تاریخ سرشار از خون و جنایت اسلام سیاسی آنهم «فقط در ایران»، میداند که این شخص خمینی بود که حتی قبل از اینکه «توی دهن» دولت شاه بزند، اعلام کرد که «فدائیان خلق» را به حضور نمی پذیرد، چون آنها «کمونیست» اند. هنوز تازه مرحوم بازرگان را به نخست وزیری منصوب فرموده بودند که همان خمینی، و نه شیخ «ننولیبرالیسم» و بانک جهانی و یا «سیلستهای صندوق بین المللی پول»، برای تثبیت حاکمیت اسلام سیاسی گفت: «انقلاب ما اسلامی است». طوری که حتی خیال برادران شبه اسلامی در جبهه ملی را راحت کرد: «جمهوری اسلامی بدون یک کلمه کم و زیاد». عروج خونین اسلام سیاسی، با چماق گردانی امثال «هادی غفاری»، فتوای: «قلمها را بشکنید» خمینی در حمله به زنان و دختران «بی حجاب» و آتش زدن کنابفروشی ها در پیشگاه «ولی عصر(عج!)» به اجراء درآورد و بسیار خونین تر و بیرحم تر از آنچه آیه «قصاص» و «قتلهم» در محدوده درسهای «مفسران قرآن»، طالبانی و شریعتی»، «حکم شرعی» و یا «فاطمه، فاطمه است» باشند، به اجراء درآمدند. اعتصاب کارگران اصفهان را به خون کشیدند و هجوم به همه سازمانهای چپ و سوسیالیست ابعاد وحشتناکی بخود گرفت. پشت فرمان حمله خمینی به مردم کردستان نه شیخ «ننولیبرالیسم» و یا سهام داران بانک جهانی، که شخص خمینی قرار داشت. خلخالی سفیر مرگ اسلام سیاسی در کردستان بود که کارنامه ننگین اش را همه میدانند. جناب موسوی تبریزی رئیس دادگاه انقلاب در جریان کشتارهای سال ۱۳۶۰ فرمان داد «دادگاه لازم نیست»، همانجا کنار دیوار هر مخالف و معاند اسلام را به دار آویزان کنید و مستقیماً به گلوله ببندید. کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷ که همین جناب رئیسی یکی از اعضاء هیات منتخب خمینی در جوخه مرگ بود؛ و تاریخ خون و جنایت این چهل سال در قتلهای زنجیره ای ایام «اصلاحات اسلامی» نیز ادامه یافت. ننولیبرالیسم قرار است همه این تبهکاران و جنایتکاران را از مرکز توجه جامعه، نجات بدهد. اینها «فدیه» اسلام و گوسفند قربانی اند که خود را به جای «اسماعیل» گذاشته اند، که آماده اند، نفرت جامعه را بجان بخرند و نعش شان دراز شود و سرشان بریده شود تا اسلام سیاسی در قدرت، از مهلکه نجات یابد و کماکان بر «ایران سنتی و اسلامی» و «ضد تمدن غربی» حاکم بماند. پشت این رویکرد ظاهراً «روشنگرانه»، یک موضع صریح در برابر مردم ایران خوابیده است. وقتی در آذر ماه امسال جناب رئیسی در دانشگاه حضور بهم رساند، دانشجویان چشم در چشم او و در حلقه محاصره نیروهای امام زمان این پلاکار را بلند کردند: «قضائیه جلدان مقدمتان خون باران». شعار علیه ننولیبرالیسم دقیقاً همین موضع جامعه را نشانه گرفت: «خشمتان را علیه معماران و جنایتکاران چهل سال کشتار و قتل زنجیره ای مردم ایران به سوی سیاستهای بانک جهانی منحرف کنید». معماران اسلام سیاسی، همان میراث داران نسل مشروعه و مشروطه «ایران خودمان» اند! این جایگاه واقعی و موضع سیاسی و نیز «تنوریک» شعار علیه ننولیبرالیسم بود. تظاهرات آبان ماه سال جاری و درست در پی تابوت گردانی آن «سربار» دلها، که عکس و پوستر او را آتش زدند و علیه «رهبر الدنگ» اسلام سیاسی، با فریاد رسا شعار دادند. آری «ننولیبرالیسم» نه فقط در تقابل با مردم سایه بانی شد که امثال «فریبرز رئیس دانا» و «محسن حکیمی» و خیل دو خردادی های سابق و اسبق و کنونی و در میان «چپ» های مدافع «متعارف سازی»، این رژیم مستبد و سرتا پا خون و جنایت، پناه بگیرند، بلکه مستقیماً در مقابل توده وسیع مردمی است که زمخت و «غیر فلسفی»، شعارهای خود را فرموله و بلند میکنند. نوشتیم ننولیبرالیسم آخرین دست و پا زدنهای میراث داران «دانشجویان پیرو خط امام» و دوخردادیها و دفتر تحکیم وحدت آنان بود. تقلای ناشیانه ای که خودشان فهمیده بودند در حالی که جامعه فریاد زده است: «اصلاح طلب اصول گرا دیگه تمام است ماجرا»، دفاع از هیچ جناح جمهوری اسلامی ممکن نیست. بنابراین راه عامه پسند و البته طلبه پسندی را در پیش گرفتند: «مقوله و مقولات فلسفی». با نشان دادن هذیاتیهای خود در فلسفه و مقوله شناسی و «اشراق» اسلامی، راهی برای رد گم کردن خود و در همان حال زمینه ای برای سم پاشی «افکار» دست نشان کنند. بنابراین برخلاف ادعای این دوست دوم، بحث «ننولیبرالیسم» دقیقاً در جهت به بردن رژیم اسلام سیاسی از

“خطر” خیزش و البته “هوشیاری” مردم است. این شعار، سایه بان همه کسان و تمامی گرایش‌ها، اعم از چپ ملی اسلامی و دوحردادیها، است برای “جهاد” در دو صف:

۱. مستقیماً علیه مردم و مبارزات آنان برای بزیر کشیدن اسلام سیاسی در ایران و؛

۲. علیه سوسیالیسم انقلابی و کمونیسم کارگری

وجه اول این “رسالت” بسیار روشن است و نیازی به توضیح بیشتر نیست.

اما وجه دوم است که اتفاقاً در پرده مجاهدت با “نئولیبرالیسم”، هدف خود را حمله به پرچمی گرفته است که این مردم دیر یا زود حول آن گرد می‌آیند و چشم انداز مبارزه شان را “روشن” میکند، اصل مساله است. ائتلافی نامیمون بین مدافعان جناح خوش خیم اسلام سیاسی که در سیر تاریخ به مجیزگوییان دو خرداد تبدیل شدند. ائتلافی که متأسفانه از صفوف حزب کمونیسم کارگری هم در مبارزه علیه مبانی کمونیسم کارگری و بویژه بحث دست بردن به قدرت سیاسی از جانب کمونیسم، نیرو جذب کرد. مشخصات این آنتی کمونیسم کارگری در نوع خود، “بدیع” بود. با دو خرداد، دو خردادی شدند و وقتی تلاش آنها برای ایجاد فراکسیون دوحردادی در حزب کمونیست کارگری، شکست خورد، درست مثل همینها که نئولیبرالیسم و “فکر کردن” به “مقولات عمیق” تر را برای پنهان کردن دفاع خود از اسلام سیاسی “یافتند”، تا به خیال خود بحث‌ها را در پرسپکتیو “جهانی” تری مطرح کنند، آنها هم ابتدا گفتند “جامعه و همه جنبش‌های اجتماعی” از جنبش زنان گرفته تا دانشجویان، “هژمونی” دو خرداد را پذیرفته اند و “جنبش کارگری” نیز “دیر یا زود” باید آن انتخاب را بکند. درست در آن لحظات هيجان و سرمستی این منشویک‌های دو خردادی، کمونیسم کارگری به رهبری منصور حکمت و تنی چند از کادرهایش، همه رشته‌ها را پنبه کرد و جایگاه اصلاح طلبی اسلامی را نشان داد. رژیم اسلام سیاسی قابل اصلاح برای تبدیل شدن به رژیم “متعارف” تولید کاپیتالیستی نیست. سرانجام و سرنوشت این رژیم یا فروپاشی و سقوط است که دو دورنما را باز میکند: از سرگیری انباشت سرمایه در ایران با ناسیونالیسم و “دمکراسی” آنها و یا یک تحویل سوسیالیستی.

تلاش ناکام برای کودتا با خط دو خرداد، اما، موجب نشد که اپوزیسیون کارگرنه‌ا و طرفدار متعارف شدن اسلام سیاسی، از “موضع” خود عقب بنشیند. آنها هم یک پوشش “تئوریک” در سطح “جهانی” را بر تن کردند. “حزب و قدرت سیاسی”، غیر مارکسیستی است و حزب کمونیست کارگری با تمرکز بر بزیر کشیدن اسلام سیاسی در “ایران”، از “انترناسیونالیسم پرولتری” دست شسته است! بهمن شفیق “تزهائی” در باره انترناسیونال و آذرین “چشم انداز سوسیالیسم در قرن ۲۱” را نوشتند. وقتی آن لایه را کنار زدیم، مشخص شد که دو خرداد، مبنای تزهائی انترناسیونال آنها بوده است و “مارکس قرن نوزدهمی” از تحلیل دو خرداد ناتوان و عاجز از آب در آمد!

اما، باروند شکست تفکر دو خردادی، همانطور که نوشتیم، همه آن طیفها، در جستجوی سایه بان “نئولیبرالیسم” برآمدند. کار به جانی رسید که این بار آن گرایش و “تفکر”، به مبارزه مردم علیه رژیم اسلامی، و نه فقط در میان جناحهای رژیم، بسط یافت. حالا نوبت مردم و مبارزه آنان بود که هشدار بشنوند “مواظب نئولیبرالیسم” در صفوف خود باشید. جالب بود، که بهمن شفیق، دو خردادی سابق، خیزش ۱۳۸۸ را تماماً به دامن نئولیبرالیسم پرتاب کرد. و انشعاب موسوم به “حکمتیست” ها، این بار، نه فراکسیون، که یک نیمه حزب کمونیست کارگری را پس از فروپاشی، به بقایای پرت و پلا شده مدافعان سابق در خرداد، اضافه کرد. نئولیبرالیسم اکنون نه تنها “انقلاب ۵۷”، را مقهور خود کرده بود. بلکه مردم بطور کلی و هر اپوزیسیون اسلام سیاسی را، چه در طیف راست و یا چپ، در لیست مرعوب شدگان و شکست خوردگان نوشت.

لبه نیز این رسالت دوم، از زبان سخنگویان و نمایندگان وقیح تر، چون رئیس دانا و محسن حکیمی، علیه “حزب لنینی” و بطور مشخص و با عبارات خود این موجودات، مبانی کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت است.

نمیدانم این دوست ندیده دوم، تا چه اندازه واقعا و صمیمانه به جوانب “روشنگرانه” در باره مقوله نئولیبرالیسم واقف است و یا تا چه حد موضوع را “بی ارتباط” با اوضاع مشخص جامعه ایران میداند؟ ممکن است، برای ایشان هم مساله در سطح انتزاع مطرح باشد. اما بطور مشخص و از نظر سیاسی، بدست گرفتن اصطلاح نئولیبرالیسم، آن تاریخچه را دارد که فوقا به زوایانی از آن اشاره کردم. در خوش بینانه ترین حالت، این ساده کردن مساله، خودفریبی و تلاش برای مشغول ماندن به “مقوله” ای است که تنوری پردازان و شامورتی بازهای عالم سیاست، به منظور کج کردن توجه برخی محافل روشنفکر طلبه مآب و “نو اندیش” های اسلامی است، که کارکشته ترها و مار خورده افعی شده هایش در نشریاتی، مثل “مهرنامه”، ماموریت فی السبیل الله نهادهای اطلاعاتی رژیم اسلامی را دایر کردن یک کمپین ظاهرا “تئوریک” علیه کمونیسم و مبانی آن، “قلم میزنند” و یا در میان “ایران شناسان” امثال بی بی سی، می بینیم.

این دوست گرامی دوم باید توجه کند، که معماران جمهوری اسلامی، در هماهنگی با کل بورژوازی در سطح “بین الملل” حتی در آستانه فروپاشی اسلام سیاسی، بدقت مراقب اند که برای دوران بعد از سقوط، “دلواپس” رشد و گسترش نفوذ ایده‌ها و آرمانهای سیاسی کمونیسم

کارگری باشند. سازماندهی یک حمله ضد کمونیستی، به منظور همراه کردن بقایای بجامانده از سقوط و فروپاشی ساختار اسلام سیاسی، یک ریسمان وحدت در ابعاد "فرا ایرانی" است. این یک رابطه "دیالکتیک" بین همه مدافعان از سرگیری "دمکراتیک" پروسه انباشت سرمایه در ایران و تاثیرات متقابل بین نیروهای است که تحول سوسیالیستی جامعه ایران را در پس فروپاشی رژیم اسلامی و یا در نتیجه قیام و خیزش مردم، با الزامات "بین المللی" و درسهای آنها از "پایان تاریخ" و "سقوط سوسیالیسم واقعا موجود" و همچنین با "ایران متعلق به ملل شرق و اسلامی"، در تناقض می بینند. همه، با همراهی روشنفکران کمونیست سابق در این ایده مشترک اند که کاپیتال مارکس در انتقاد بر پایه های تولید سرمایه داری، دیگر کهنه است و لایه چپ باید به نوعی معدل گیری "تئوریک" از همه "جنبش ها": جنبش حفظ محیط زیست، سکولاریسم، جنبش هم جنس گرایی، و ائتلاف همه جامعه با لایه های ازبورژوازی در "جنبش نود و نه در صدی" ها، روی آورد.

از آنجا که این معدل گیریها به عنوان تئوری جدید رهبری مضاف جامعه با سرمایه داری، قرار است مارکس و مارکسیسم و متدولوژی لنین را به عنوان مواضعی "در وقت خود درست"، اما نا همخوان با اوضاع فعلی جهان و "به تاریخ پیوسته" در حاشیه خود قرار بدهد، توضیح برخی نکات را ضروری میدانم:

جنبش محیط زیست، صف واحدی نیست و برخلاف توهمات کمونیست سابقی ها، مطلقا علیه بنیاد تولید سرمایه داری نیست. همینجا توضیح بدهم که کمونیستها مدافع حفظ محیط زیست اند. اما نباید فراموش کرد که دشمنی با صنعت و علم نیز جزئی از موضع طرفدالان محیط زیست نیز هست. کتمان نمیکنند که صریح بگویند با "تمدن هلال زاگرس" اوچلان، که مابه ازاء عملی آن در "کانتون های روژاوا"، جان تازه ای به سوسیالیسم خلقی و کمونیسم ملی داد، در یک صف اند.

جنبش دفاع از حقوق هم جنسگرایان نیز چنین وضعیتی دارد. نه تنها مطلقا علیه بنیادهای سیستم سرمایه داری نیست، بلکه رادیکالترین مطالبه همه آن بورژواها و کارگرها و چپ ها و نژاد پرست های هم جنس گرا، برسمیت شناختن آن تمایلات جنسی توسط دولتهاست. موضع کمونیسم کارگری در این باره در همان کنگره اول حزب کمونیست کارگری که "یک دنیای بهتر" نوشته منصور حکمت را تصویب کرد، روشن بود. در مقابل فشار برخی از رفقای کاتادا که دفاع از حق همجنس گرایان باید در برنامه منظور شود، توضیح منصور حکمت بسیار روشن و قانع کننده بود: کمونیسم کارگری نسبت به تمایلات جنسی افراد، "کور" است. چه، همجنس گرایی در میان کارگران، بورژواها و خرده بورژواها و نیز در میان چپ و آنارشویست و راسیست و نژاد پرست وجود دارد. کمونیسم کارگری نباید بنابراین این حق را که همه آن طیفها را می پوشاند. به عنوان یک مطالبه برنامه ای وارد کند. بعدا معلوم شد که فشار ها چنان زیاد بر کمونیسم غیر کارگری و کمونیسم کارمندی سنگین بود، که "جنبش عریان" و حق هم جنسگرایی را در برنامه وارد کردند. این یک تعرض آشکار طبقاتی بود چرا که برنامه یک دنیای بهتر، نه برنامه حزب کمونیست کارگری "ایران"، که برنامه حزب کمونیست کارگری بود. مثل ماتیفست کمونیست. به نمایندگی از جنبش هم جنس گرایان و فعالان رنگارنگ محیط زیست، برنامه کمونیسم کارگری را مثله کردند. این "وادادن" و بلند کردن پرچم سفید در برابر تعرض جنبش های بورژوائی را باید بخاطر سپرد.

به این معنی باید اذعان کنم که در صف "بین المللی" مخالفان نئولیبرالیسم، سر و کله سابقا کمونیسم کارگری ها و سابقا اتحاد مبارزان کمونیست ها نیز، حضور بهم رسانده اند. این برای کسی که در پی رویدادهای بزرگ، مرعوب و دستپاچه میشود و پرچم آرمانهای بزرگ را زمین میگذارد، شاید قابل توجیه باشد. اما در یک پرسپکتیو وسیعتر و با اندیشه عمیقتر، باید فشار سنگینی را که در یک جنگ جهانی بر پراتیسین های کمونیست و بر لنین وارد شد و آنها با انقلاب سوسیالیستی اکتبر از زیر آوار و تاوان سنگین بورژوازی بین المللی، سربلند بیرون آمدند، در مقابل خود داشت.

به عنوان کسی که به "دیالکتیک" اشاره کرده ای، خواستم این است که کاربرد سیاسی و انقلابی این متد را در نظر داشته باشی.

این اتفاقا رابطه بسیار "دیالکتیک" بین نیروهایی است که بشدت و با تمام وجود از پیوند "تئوری" های سوسیالیستی با جنبش و خیزش مردم، به هراس افتاده اند. بروشنی و در این پرسپکتیو جهانی، میفهمند که آن منبع انرژی در انقلاب اکتبر، چگونه صفحه سیاست کل جهان و رابطه "اندیشه انقلابی" با عمل انقلابی را زیر و رو کرد. این کابوس است که در یک ائتلاف اعلام نشده "بین المللی"، خطر سرایت دگر باره آن تئوریهای انقلابی، که در دوره ما منسجم تر، روشن تر و سیاسی تر صیقل خورده و در دسترس مردم بپا خاسته است، و منصور حکمت مبانی آن را تدوین و ثبت و مکتوب و در دسترس گذاشته است، مدام همه این دوایر را "فرا تر" از ایران، به وحشت و هذیان دچار کرده است.

توصیه من به امثال این دوستان ندیده این است: خام نباشید، خود را و جامعه را فریب ندهید، در پس مقولات ظاهرا "روشنگرانه"، این کارخانه ضد کمونیستی و ضد منافع مردم "ایران" را هم ببینند. امیدوارم "دیالکتیک" فقط در تجرید و جدال "ایده" ها، و با فقط با ایده

آلیسم هگل مورد نظر شما نبوده باشد؛ که اگر چنین باشد توجه ات میدهم به "ماتریالیسم" و جنبه "پراتیک" و "انقلابی" آن متد در عمل انقلابی. در این صورت من هم این سوال را دارم: پس ماتریالیسم دیالکتیک به چه درد میخورد؟

وقتی این گرد و خاکها کنار زده شوند و اذهان فعالان شریف و انقلابی عرصه های مبارزه در ایران از تیررس سم پراکنی مدافعان رنگارنگ اسلام خوش خیم و "خودی" با همه میراث "تمدن شرقی" اش دور شود؛ و سنگر "ائتلاف" و جبهه "سرمایه داری ملی و مترقی و ضد امپریالیستی" و "سرمایه داری با وجدان" در هم شکسته شود، فقط آنگاه ممکن است نقد نئولیبرالیسم در تعرض به بنیادهای سیستم بردگی مزدی و شالوده سرمایه داری، مطرح باشد.

سرافراز باشید :

۲۵ ژانویه ۲۰۲۰